

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسما و صفات متضوّع * الحمد لله که از فضل رحمن ببحر عرفان فائز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامیکه اکثری از عباد از او محتجبند * الیوم ملأ بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده * اگر بگویند مقصود بیان توحید و علوّ تفرید بوده کلّ شهدوا و یشهدون بأنّه لا إله إلاّ هو * از افق سمآء مشیّت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئته أن لا إله إلاّ هو تجلّی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفحه ای ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب * بلی آنچه در مقامات توحید و علوّ تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در اینصورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بان ناطقند * قسم بسلطان یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در

قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجابات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگر چه متبصرین از هر کلمه ای از کلمات این ظهور معانی ما لا نهایه ادراک نموده‌اند و لکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بنجامت حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر می‌گشت آنچه الیوم از او محتجبند * و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را ما بین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد أولوا البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است * اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بَعْضًا علی الله در هر حین باعتراضی جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصا در این ظهور امضا شده مع ذلک متصلا نوشته و مینویسند که بیانرا نسخ نموده‌اند که شاید شبهه ای در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد * ای اهل بیان أقسمکم بالله قدری إنصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتهی رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است

و معرضین بالمرّه از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را یکنفس و یکذات و احکامشانرا یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقّع است از این نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیّر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند * هر نفسی لائق اصغاء کلمة الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیّت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه * بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلّ احکام الهی را واحد ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است * از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیّه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود * بگو ای احوهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر

صعود سماء معانی نیستید اقلّا آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمد م و ما يظهر منی ما ظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون * جمیع امور معلق است بمشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد لیس لأحد أن يعترض عليه لأنّ المراد ما أراد ربکم مالک يوم الميعاد * در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآنهم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود؟ فو الذی أنطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء إلا کفرا و طغیانا و غفلة و ثورا غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند * إِنَّهُمْ أَهْمَجٍ مِنْ هَمْجِ رَعَاعٍ وَ أَغْفَلٍ مِنْ كُلِّ غَافِلٍ وَ أَبْعَدَ مِنْ كُلِّ بَعِيدٍ وَ أَجْهَلٍ مِنْ كُلِّ جَاهِلٍ ذَرُّوْهُمْ يَا قَوْمِ

بأنفسهم ليخوضوا في هويهم و يلعبوا بما عندهم * فو الذی نفسی بیده که
جمع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید
نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد
آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیّه وارد نیاورده أُفّ لأهل البیان *
غایت فضل رؤسایشان آنست که ظهوریکه بیان بشاره له نازل شده این حکم
محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت
نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله را شهید نموده و آنقدر بیشرمند
که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان
ثابت نشده ظهور جائز نه * ملاحظه کنید چقدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند
بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا
تأکل البصل و لا تشرب الدُّحَّان و بمقرّیکه صد هزار شریعت بامر او محقّق
شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی بصیرتند این
خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از
عصیانست از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند * فو الله اگر نظر کور شود بهتر
از آنست که بآن اشارات ناظر گردد و افئده معدوم شود بهتر از آنست که
بآن حجبات محتجب ماند * و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی

نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حق را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و أطفاه * مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کلّ شیء بأنّی أنا الله لا إله إلا أنا لئلا یبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند * جوهر فؤادیکه بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیّت فرموده‌اند ابدا بین یدی تکلم ننمایند بحرفی که رائحه هموم از او استشمام شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فائز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و

عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از ان مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند * باری ورقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افنان نغمه‌ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود * نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند؟ ایّامیکه این غلام الهی مابین اعدا بانتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکه کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید * در ظهور تسع که منصوص در بیانست چه میگویند؟ جناب سیّاح علیه بهاء الله موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سویه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشرك بالله نوشته مع ذلک متنّبّه نشده‌اند * سیّد محمّد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهء تسع تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث * حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فو الله اگر زبان لال شود بهتر از

ذکر چنین کلماتست * از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجبست از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحيّائهم و لوفائهم * شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودیرا باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده - لعنهم الله - فسوف يرجعهم الله إلى مقرّهم فی الهاویة و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم * قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمروود و لا شدّاد قد بعثنی الله و أرسلنی إلیکم بآیات بیّنات و أصدّق ما بین أیدیکم من کتب الله و صحائفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربّکم العزیز المنان * خافوا عن الله ثمّ انصفوا فی أمره ظهور الله خیر لکم إن کتمت تعلمون * عجبست از نفوسیکه از این ظهور محتجبند و مع ذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون * بلی ظهور قلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شیء ونات احدیه که عالمرا احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده

بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلانرا بین عجب است از امثال این نفوس الدهر أنزلی أنزلی حتی یقال ما یقال * و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبهء مجعوله مشرک بالله را در مقابل آیات عزّ الهی و بیّنات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آنست که کسی بگوید روائح وردیّه رضوان الهیّه را استشمام نمودی حال روائح جیفه منتنه خبیثه را هم استنشاق نما * و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آنست که کسی بگوید با وجود حق نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفحه ورد گلزار رحمانی روائح منتنه استشمام شود و این اعتراضات است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند * بگو ای گمگشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرّ است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کل شهادت میدهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست * حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الابصار و اولو الانظار بوده و

خواهد بود * فتفکروا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الارباب فرق گذارید و تمیز دهید * قسم بمحبوب آفاق که کلمات معترضین تلقّاء کلمه اوّلیه معدوم صرف بوده و خواهد بود * آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد؟ عجبت که سالها بیان خوانده‌اند و بحرفی از آن فائز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء * مشرکین قبل در اخیانی که معارضه با خاتم انبیا نمودند به این کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند؟ از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدّام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود * چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیة الهیّه از بریّه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب * بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیّه را ادراک نمی‌نمائید در کلمات پارسیه حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه

نمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید * قسم بآفتاب افق
ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم و الا از ایمان
اهل اکوان نفعی بسطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدّسا عمّا
عندهم إنّهُ هو الغنیّ عمّا سویه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا إله إلاّ
هو بأمر من عنده و قد ارتفع خبَاء مجد لا إله إلاّ أنا بأمر من لدنه لیس
لأحد مفرّ و لا مقرّ إلاّ إلیه * ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب
ابهی بیاشامید رَغْمًا لِأَنْفِ الْأَعْدَاءِ بگذارید این هیاکل جَعَلِيَّه جَعَلِيَّه را در
خبائث اشارات کثیفهء منتنه خود مشغول شوند * فو نفسی الحق مشام بقر
را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذوالجلال قسمت
اهل ضلال نبوده و نخواهد بود * و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل
قبل در احیان ظهور ننموده اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم
اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند * بعضی الواح
پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگر چه حیف است
کلمات اینظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن
نظر بتبلیغ امر الهی لازم است اگر آنجناب ببعضی بنمایند باسی نیست و
لکن لا یمسّها إلاّ المطهّرون * خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق

مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن قطره ای از آن فائز نشده‌اند * بگو ای اهل بیان اقلّاً بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّیکه نقطه اولی جز نیستی بحت و فنای بات ذکر نفرموده جسارت ننمائید * امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته * اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند فو الله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است * نفسی بهادی بگوید که اگر اقلّ من ذرّه درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للامر بوده قدری تفکر در اوّل این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فائز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت * از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمته از ساذج کلمه امریه هیاکل مقدّسه مبعوث فرماید بشأنیکه جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبینند * إنّه علی ما یشاء قدیر *

إنشاء الله آنجناب از بدائع فضل ربّ الأرباب كاسر اصنام هوى و موقد نار هدى شوند فيا طوبى لك بما فزت بالمقام الأسمى و كان طرفك متوجّها الى الأفق الأعلى إنه يختصّ من يشاء بفضل من عنده و إنه هو المقتدر على ما يشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا إله إلا هو العليّ الأبهى *

و أمّا ما سئلت فى فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يرى بين الأعظم و العظيم * و هذا ما بيّنه محبوبى من قبل و إنّنا ذكرناه فى كتاب بديع * و ما أراد بذلك إلا أن يخبر الناس بأنّ الذى يظهر إنه أعظم عمّا ظهر و هو القيوم على القائم و هذا هو الحقّ يشهد به لسان الرّحمن فى جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين * و إذا ينادى القائم عن يمين العرش و يقول يا ملاً البيان تالله هذا هو القيوم قد جائكم بسلطان مبين و هذا هو الأعظم الذى سجد لوجهه كلّ أعظم و عظيم * و ما استعلى الاسم الأعظم إلا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم إلا لفنائه فى ساحته كذلك كان الأمر و لكنّ الناس هم محتجبون * هل يعقل اصرح ممّا نزل فى البيان فى ذكر هذا الظهور؟ مع ذلك فانظر ما فعل المشركون * قل يا قوم هذا هو القيوم قد وقع تحت أظفاركم إن لا ترحموه فارحموا أنفسكم تالله

الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فى لوح مسطور إيّاكم أن
تمسّكوا بالموهوم الذى كفر بلقائه و آياته و كان من المشركين فى كتاب كان
بإصبع الحقّ مرقوما * أيقن بأنّه ما أراد إلاّ أعظميّة هذا الظهور على المذكور و
المستور و استعلاء هذا الاسم على كلّ الأسماء و سلطانه على من فى الأرض
و السّماء و عظمته و إقذاره على الأشياء * و بظهوره شهدت الممكنات
بأنّه هو الظاهر فوق كلّ شىء و ببطونه شهدت الدّرات بأنّه هو الباطن
المقدّس عن كلّ شىء و يطلق عليه اسم الظاهر لأنّه يرى بأسمائه و صفاته و
يعرف بأنّه لا إله إلاّ هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و
لا يعرف بما ذكر لأنّ ما ذكر هو إحدائه فى عالم الذّكر فتعالى من أن يُعرف
بالذّكر أو يُدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه فى حين يسمّى باسمه الظاهر
يدعى باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفكار و لا يدرك بالأبصار على ما هو
عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه * إنّه لبالمنظر الأعلى و الأفق الأبهى و يقول
قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينّت الصّحيفة المكنونة و ظهرت طلعة
الأحدية و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خباء الألوهيّة و تموّج بحر القدم و ظهر
السّرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الأعظم * فو عمره إنّ البيان قد عجز عن بيانه و
التّبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم و كشف

المكتوم و فكّ الاناء المختوم * فو نفسه الرحمن إنّ البيان ينوح و يقول أى ربّ نزلتني لذكرك و ثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائما بأمرك أمرّ العباد بأن لا يحتجوا بى و بما خلق عن جمالك القيوم * و لكنّ القوم حرّفوا ما نزل فيّ فى إثبات حقّك و اعلاء ذكرك و كفروا بك و بآياتك و جعلوني جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليك بعد إذ ما نزلت كلمة إلا و قد نزلت لاعلاء أمرك و إظهار سلطنتك و علوّ قدرك و سموّ مقامك فى ليت ما نزلت و ما ذكرت * و عزّتك لو تجعلى معدوما لأحسن عندى من أن أكون موجودا و يقرئنى عبادك الذين قاموا على ضرّك و أرادوا فى حقّك ما أرادوا * أسئلك بقدرتك التى أحاطت الممكنات أن تخلصنى من هؤلاء الفجّار لأحكى عن جمالك يا من بيدك ملكوت القدرة و جبروت الاختيار * و لو نزل من المقام الأسنى و الدرّة الأولى و السدرة المنتهى و الأفق الأبهى و نرجع البيان من علوّ التّبيان الى دنوّ الإمكان لنذكر الفرق بين الاسمين فى مقام الأعداد و لو أنّ جمالى المكنون فى نفسى يخاطبنى و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذّكر و البيان و لا تشتغل بغيرى * أقول أى محبوبى قد أنزلنى أنزلنى قضائك المثبت و قدرك المحتوم الى أن ظهرت فى قميص أهل الأكوان إذا ينبغى بأن اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى إليه إدراكهم و

عقولهم و لو نبذل القمیص من یقدر أن یتقرّب و إنک لو ترید ما تأمرنی به
أرفع ید المنع عن فمی استغفرک فی ذلک یا إلهی و محبوبی فارحم علی
عبادک ثمّ أنزل علیهم ما یتطیع عرفانه أفعدتهم و عقولهم و إنک أنت الغفور
الرحیم * فاعلم بأنّ الفرق فی العدد أربعة عشر و هذا عدد البهاء إذا تحسب
الهمزة ستّة لأنّ شکلها ستّة فی قاعدة الهندسة و لو تقرء القائم إذا تجد الفرق
خمسة و هی الهاء فی البهاء و فی هذا المقام یتوی القیوم علی عرش اسمه
القائم كما استوی الهاء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستّة علی
حساب الهندسة یتصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم أيضا و بهذه التسعة أراد
جلّ ذکره ظهور التسع فی مقام * هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمین و إنّنا
اختصرنا البیان لک و إنک لو تفکر لتخرج عمّا ذکرناه لک و ألقیناه علیک
ما تقرّ به عینک و عیون الموحّدين * فو عمری إنّ هذا الفرق لآیة عظمی
للذینهم طاروا الی سماء البهاء و بما استدللنا لک فی الظاهر یحقّق بأنّ
المقصود فی الباطن قیومیة اسم القیوم علی القائم اعرف و کن من الحافظین *
و إنّنا سترنا هذا الذکر و غطیناه عن أبصار من فی البیان إذا کشفناه لک
لتکون من الشاکرین و قل أن الحمد لله ربّ العالمین * ای عبد ناظر الی الله
مختصری بلسان پارسی ذکر میشود تا کلّ بریّه از فضل سلطان احدیّه از این

عين جاريه لا شرقية و لا غربية و لا ذكورية و لا وصفية و لا ظهورية و لا
بروزية که لم يزل از ذائقه انفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بردارند و فائز
شوند * بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم
اعظمت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومت ظهور آخر بر قائم و از فرق
أعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد
هر خبیری مبرهن است و این اعظمت و قیومت در این ظهور و ما يظهر
من عنده جاری و ظاهر * مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او باسم
بها ظاهر و حال آن اعظمت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در
مقامی همزه بهاء سته و قائم یک حساب میشود فکر لتعرف و فی ذلک
لآیات للعارفين * ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود
حضرت اعلی است در این ظهور و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و
مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری
معانی نمود * روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجابات تسعه نماید
باعظم فائز شود و این بیان روح القدسست و کان ربّه علی ما يقول شهيدا
* لیس هذا البيان منّا بل منه * قل إياکم أن تعترضوا * و این تسعه را ایام
فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتیکه از شمس عظیم متجلی شده

مستعد شوند از برای ظهور نیز اعظم که در سنه تسع کل بآن موعود بوده‌اند
* مع ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس متشبث بموهومی چه مقدار
اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند * این نفوس ابداء
از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل
علیه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای
لطیف معانی طیران کن متوقفین کلمه مالک یوم الدین را اصغا ننموده‌اند و
آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النار خالدون و النار قبورهم لو هم یشعرون
*

و أمّا ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء و
اولیاء آیا همین تعین و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او
موجود است بعد از موت هم باقیست یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه
است که در حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از
قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که
انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخّص و شعوری
متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی * معلوم آنجناب بوده

که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانع بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه * مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشنست و لکن اگر حائلی مانع شود در اینصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضیء بوده و لکن باسباب مانع اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیّبه مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود * مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده * در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود * و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامیست که اسباب مانع حائله منع نماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایّامیکه غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشنست و لکن آن روشنی ضعیف بوده

و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود * و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدا مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود * امثله متعدّده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شوید و مطابق نمائید بما سئلت عن الله ربّک و ربّ العالمین * حقّ جلّ ذکرة قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید * باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ای ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الاّ من اراد * چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الأمر بید الله يعطی و يمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید * و اینکه سؤال از خلق شده بود * بدانکه لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود لا لأوّله بدایة و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق

و كذلك اسم الربّ يقتضى المربوب * و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان
إِلَهًا و لا مألوه و ربًّا و لا مربوب و أمثال ذلك معنی آن در جمیع احیان
محقق و این همان کلمه ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و
یکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود
و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه
ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات امکائیّه و حقّ مقدّس از آن لم یزل
بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود
مقدّس از کلّ ما سویه * مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از
آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریّه تنطق فرماید عالم بوده و
معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن
حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومیکه
میفرماید لمن الملك الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت
میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کل میشود چه که تحقق وجود در
رتبه اوّلیه بعد از تحقق عرفانست و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای
کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربًّا و لا مربوب و
بعد از اظهار کلمه و استوای هیكل احدیّه بر عرش رحمانیّه من أقبلَ إلیه فهو

مربوب و مخلوق و معلوم * ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بأنه موجود و غیره مفقود إله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان * قسم بنقطه اولیه که طلعة احدیه از احزان وارده و سدّ سبل باغوی انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سِرّ سِرّا در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه إلا ربّک العزیز الوهاب * و زود است که از سِرّ بظهور آید لا یعلم ذلک إلا من عنده علم الکتاب * و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست * عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومیکه حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد * ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم چنین این قواعد معموله، بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضیکه بیابل معروفست از بعد وقوع یافت

لذا آن ارض ببابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانی چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد * و اول من تکلم به یعرب بن قحطان و اول من کتب بالعربیة مرامر الطائی و اول من قال الشعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید * حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چقدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم * مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده * در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب

محو بعضی امور محدثه گشته * و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور * بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است * إنشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت * الیوم حقائق مظاهر امریه بطراز ابھی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقائق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الاعصار و من أعرض عنه فقد كفر بالله المقتدر العزیز المختار * و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فائز میشود اگر چه باختصار نازل شده و لکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور *

نسئل الله أن یرزقک ما قدر لأصفیائه و یفتح علی وجه قلبک أبواب المعانی لتعرف من کلماته ما أراد و إنّه علی کلّ شیء قدیر و الحمد لله ربّ العالمین *

